

نسبت‌سنجی حکم حکومتی با احکام اولیه و ثانویه الهی، با تأکید بر دیدگاه امام خمینی علیه السلام

* سید عباس موسوی

** سید محمدرضا موسوی جوردی

چکیده

یکی از مهم‌ترین مباحث پیرامون حکومت اسلامی، حکم حکومتی حاکم اسلامی است؛ زیرا به عنوان ابزاری برای اعمال ولایت در تمام شئون جامعه اسلامی به شمار می‌رود. از جمله موضوعات مهم در زمینه محدوده اعمال ولایت حاکم اسلامی تبیین رابطه بین احکام حکومتی و احکام اولیه و ثانویه الهی است که تأثیر مستقیم در محدوده اختیارات حاکم اسلامی دارد، البته در چگونگی این رابطه، میان اندیشمندان اختلافات فراوانی وجود دارد. این پژوهش برای رسیدن به تبیین صحیح از این رابطه با روشی توصیفی تحلیلی، اولاً به بررسی ماهیت حکم حکومتی از منظر فقه پرداخته و به این نتیجه می‌رسد که حکم حکومتی به لحاظ ماهوی، قسیم احکام الهی بوده و از لحاظ قلمرو، شامل تمامی احکام اولیه و ثانویه و موارد خارج از آن دو، می‌شود، ثانیاً با بررسی تحلیلی فرمایشات امام خمینی علیه السلام در این زمینه، به این نتیجه می‌رسد که ایشان از دو منظر احکام حکومتی مورد دقت قرار داده‌اند، ۱. ماهیت حکم حکومتی، ۲. حکم حکومتی به عنوان موضوع حکم اولی الهی.

واژگان کلیدی

حکم حکومتی، حکم اولی، حکم ثانوی، حاکم اسلامی، امام خمینی علیه السلام.

*. استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه الزهراء ع و مدرس گروه معارف اسلامی. a.moosavi@alzahra.ac.ir

** دانشجوی دکتری رشته حقوق عمومی دانشگاه تهران. mohammadrezamusavi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵

مقدمه

بعد از تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸، شاهد یکسری مسائل و مشکلات در نظام جمهوری اسلامی بودیم که در چارچوب احکام اولیه یا ثانویه الهی قابل حل نبود، از جمله این مسائل می‌توان به اختلاف بین مجلس و فقهای شورای نگهبان در مورد قانون کار اشاره کرد؛ این قبیل مشکلات با صدور فرامینی توسط ولی فقیه زمان، امام خمینی ره، حل و فصل شدند. (امام خمینی، بی‌تا: ۲۰ / ۴۳۵ - ۴۳۴)

بعد از ایشان نیز توسط رهبر معظم انقلاب فرامینی در موارد مشابه صادر گردید، هرچند این احکام فی‌الجمله در عمل موجب حل معضلات نظام شد؛ اما به لحاظ نظری از جهت رابطه این احکام با احکام الهی (اعم از اولی و ثانوی) میان اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد، برخی حکم حکومتی را محدود به احکام اولیه یا ثانویه دانسته و حکم حکومتی خارج از این چارچوب را غیرمشروع تلقی می‌کنند. در مقابل برخی اختیارات حاکم اسلامی را محدود به احکام مصرح اولیه و ثانویه ندانسته و در هرجایی که موردنیاز برای اداره جامعه باشد، جاری می‌دانند.

امام خمینی ره نیز در بیانات و کتب مختلف خود به مسئله حکم حکومتی و رابطه آن با احکام اولیه و ثانویه اشاره کرده است؛ اما در این میان، کتاب یا مقاله‌ای که دیدگاه ایشان را به صورت دقیق و جامع بررسی کرده باشد، وجود ندارد.

پژوهش حاضر با رویکردی نظری و با بررسی اسنادی و با بیان ماهیت حکم حکومتی، درصدد تبیین محدوده حکم حکومتی و حدود آن نسبت احکام اولیه و ثانویه است.

گفتنی است در این میان دیدگاه امام خمینی ره به عنوان فقیهی که نظام اسلامی را براساس مکتب اصیل اسلامی بعد از قرن‌ها پایه‌ریزی کرده و خود نیز منشأ صدور بسیاری از احکام حکومتی بوده، مهم جلوه می‌کند.

در پژوهش پیش‌رو، ابتدا چهار دیدگاه متفاوت در این زمینه بیان گردیده و مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد و در پایان به ارائه نظریه مختار در این رابطه پرداخته شده است و پس از آن به بیان دیدگاه امام خمینی ره با توجه به کتب مختلف ایشان و تبیین صحیح از دیدگاه به ظاهر دوگانه ایشان در این زمینه که موجب برداشت‌های اشتباه است، پرداخته شده است.

در زمینه ماهیت حکم حکومتی و نحوه رابطه آن با احکام اولیه و ثانویه الهی چهار دیدگاه وجود دارد: برخی آن را از احکام اولیه و برخی آن را از احکام ثانویه و برخی نیز آن را قسیم این دو به شمار آورده‌اند؛ اما گروه چهارم که مشهور بین علما است، احکام حکومتی را احکامی اجرایی برای تطبیق

احکام اولیه و ثانویه الهی می‌دانند. در این میان برخی تصور کرده‌اند که امام خمینی علیه السلام با توجه به جمله معروف ایشان که «ولایت‌فقیه و حکم حکومتی، از احکام اولیه است» در گروه اول قرار دارد. در مقابل، برخی دیگر با توجه به کلمات دیگری از ایشان، تصور کرده‌اند که در دسته دوم قرار دارند. باید توجه داشت روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و ارزیابی اطلاعات به‌صورت توصیفی و تحلیلی خواهد بود.

اهمیت و ضرورت پژوهش در زمینه حکم حکومتی را می‌توان از بحث‌های جنجالی و پرسروصدایی فهمید که در زمان صدور این احکام توسط ولی‌فقیه، پیرامون آن از طرف موافقان و مخالفان صورت می‌گیرد؛ اما فارغ از این نکته می‌توان ضرورت بحث را اینگونه بیان کرد که موضوع یادشده یکی از مهم‌ترین ارکان حکومت اسلامی است؛ زیرا حکم حکومتی به زمینه خاصی (از مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ...) و یا زمان خاصی، اختصاص ندارد؛ بلکه شامل تمام زمینه‌ها و همه دوران‌ها می‌شود پس به دلیل جلوگیری از سردرگمی در مقام عمل باید به‌صورت دقیق زوایای آن مشخص شود.

هدف از تحقیق آن است که با تبیین صحیح از حکم حکومتی، جلوی افراط و تفریط‌ها در مواجهه با این موضوع مهم گرفته شود و بتوان جدای از جنجال‌های سیاسی، تبیینی دقیق و کامل از آن به‌دست آورد. بنابراین هدف علمی پژوهش حاضر، تبیین دیدگاه فقه امامیه در خصوص مبانی و گستره حکم حکومتی در رابطه با احکام اولیه و ثانویه است و هدف کاربردی و اجرایی آن اولاً تعیین ملاک و گستره آن است و ثانیاً اقناع اقشار مختلف جامعه برای تبعیت از آن به‌وسیله تبیین صحیح آن است.

۱. اقسام حکم

برای آشکار شدن ماهیت حکم حکومتی و تبیینی صحیح از آن لازم است در ابتدا به حکم اولی و ثانوی و تفاوت بین آنها اشاره شود و پس از آن ماهیت حکم حکومتی بیان گردد.

۲. حکم اولی و ثانوی^۱

حکم اولی، حکمی است که برای خود عمل یا ذات شیء با توجه به ذات آن و بدون در نظر گرفتن عوارض و حالات آن (عناوین ثانویه عارض شده بر آن) جعل شده است؛ اما حکم ثانوی حکمی است که برای عمل یا شیء به دلیل عارض شدن عنوانی غیر از عنوان اولیه خود جعل شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۶۹؛ مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۴: ۱۲۴)

۱. برخی حکم ثانوی را «حکم اضطراری» یا «حکم طولی» نامیده‌اند. (حسینی شیرازی، ۱۴۲۶: ۱ / ۵۲۳)

به بیان دیگر می‌توان گفت در صورتی که شخصی در شرایط عادی باشد و با موضوع حکمی بدون اینکه حالت ویژه یا عنوان ثانویه‌ای بر موضوع بار شده باشد، برخورد کند، در اینجا حکم اولی الهی باید اجرا شود، مانند: حرمت نوشیدن شراب یا اباحه نوشیدن آب؛ اما اگر در موردی وضعیت ویژه‌ای به وجود آید، چه برای مکلف یا موضوع حکم، در این هنگام حکم ثانوی اجرا می‌شود، مثل وجوب نوشیدن شراب در مورد حفظ جان از تشنگی شدید و یا حرمت نوشیدن آب برای نجات جان دیگری.

گفتنی است که برای حکم اولی و ثانوی تفاوت‌هایی نیز ذکر شده است:

الف) احکام ثانوی در طول احکام اولی قرار دارند، به معنای اینکه در اصل حکم اولی بر دوش مکلف است و تنها پس از حدوث حالت ویژه و استثنایی، حکم ثانوی به جای حکم اولی می‌نشیند.

ب) حکم اولی همیشگی و دائمی است؛ ولی حکم ثانوی موقتی است و تنها تا زمانی که عنوان ثانوی و استثنایی وجود داشته باشد، ادامه دارد و بعد از آن حکم برداشته می‌شود.

ج) حکم اولی مشترک است میان تمام مکلفان، عالم و جاهل، عاجز و قادر؛ ولی جاهل و ناتوان از انجام آن معذورند، برخلاف حکم ثانوی که مخصوص کسانی است که از انجام حکم اولی معذورند. (رحمانی، ۱۳۸۲: ۵۳)

نکته قابل توجه در اینجا اینکه احکام ثانویه در واقع، متمم احکام اولیه هستند و برای ایجاد انعطاف در قوانین اسلامی (توسط خداوند) وضع گردیده‌اند، (مطهری، ۱۳۶۸: ۱ / ۲۵۳) لذا هر دو (حکم اولی و ثانوی) جزء احکام الهی هستند و موارد هر دوی آنها را باید از کتاب و سنت به دست آورد:

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِزْيِرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ (نحل / ۱۱۵)

خداوند تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را که با نام غیر خدا سر بریده‌اند، بر شما حرام کرده است، اما کسانی که ناچار شوند در حالی که تجاوز و تعدی از حدّ ننمایند، (خدا آنها را می‌بخشد چرا که) خدا بخشنده و مهربان است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۲۸۰)

در این آیه، حرمت مردار، خون و گوشت خوک و آنچه که بدون نام خدا ذبح شده است، حکم اولی است؛ ولی اگر کسی بر خوردن آنها اضطرار پیدا کند، به اندازه‌ای که جان سالم به در برد، می‌تواند از آنها استفاده کند و این جواز (جواز به معنای اعم) حکم ثانوی است.

پس می‌توان با توجه به این نکته که حکم ثانوی نیز از احکام الهی است و باید از ادله چهارگانه به دست آید، گفت که موارد حکم ثانوی قابل احصاء است. مواردی که مصداق حکم ثانوی شمرده شده، عبارت است از:

۱-۲. عسر و حرج

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، (حج / ۷۸)
در دین (اسلام) برای شما حکم حرجی جعل نشده است.

۲-۲. اضطرار

وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ، (انعام / ۱۱۹)
به تحقیق آنچه بر شما حرام است، به تفصیل بیان شده است، مگر در مواردی که ناچار به ارتکاب آن هستید.

۳-۲. ضرر

قول پیامبر ﷺ: «فانه لا ضرر و لا ضرار». (کلینی، ۱۴۰۷: ۵ / ۲۹۳)
(در دین اسلام) ضرر و ضرار وجود ندارد.

۴-۲. تقیه

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ
إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. (آل عمران / ۲۸)
مؤمنان نباید به جای مؤمنان، کافران را به دوستی برگزینند و هرکسی چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد، (پیوند او با خدا گسسته می‌شود) مگر اینکه از آنان تقیه کنید، خداوند شما را از (نافرمانی) خویش بیم می‌دهد و بازگشت به سوی خدا است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۵۳)

۵-۲. نذر و قسم و عهد

از جمله اموری که سبب وجوب خواندن نماز به جماعت می‌شود با اینکه در اصل مستحب است، نذر کردن و یا قسم خوردن به خداوند و یا امور شبیه به این دو (عهد بستن) است که این موارد موجب می‌شوند حکم وجوب بر نماز جماعت بار شود. (صدر، ۱۴۰۳: ۵۶۹)

۶-۲. امر و نهی پدر، مادر و شوهر

یکی از شرایط قصر بودن نماز مسافر عبارتست از اینکه سفر حرام نباشد، مثل سفر زن بدون اجازه شوهر یا سفر فرزند با نهی پدر و مادر. با اینکه در اصل حکم سفر

جواز است، ولی با نهی آنها حکم ثانوی، یعنی حرمت بار می‌شود. (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹: ۲ / ۱۲۱)

۲-۷. عجز

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَالتَّسْيَانُ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ ... (كليني، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۶۳)

امام صادق عليه السلام فرمود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: نه چیز از امت من برداشته شده است: ... و آنچه که از طاقت آنها خارج است و

۲-۸. اکراه

یکی از مواردی که در روایت قبل توسط پیامبر اکرم ذکر شده است، مواردی است که بر انسان اکراه و اجبار شده است.

۳. ماهیت حکم حکومتی

حال با توجه به شناخت اقسام حکم و تفاوت آنها می‌توان ماهیت حکم حکومتی را بهتر بررسی کرد. البته فارغ از تعابیر و تعاریف مختلفی که در مورد حکم حکومتی شده است به ماهیت و ذات آن می‌پردازیم.

حکم حکومتی با تعابیر دیگری مانند: «حکم سلطانی» (امام خمینی، ۱۴۱۰: ۱ / ۵۲ به بعد) یا «حکم نظامی» (علیدوست، ۱۳۸۸: ۶۸۵) یا «حکم ولایی» (ملک افضل، ۱۳۹۰: ۵۲) نیز آمده است؛ همچنین برای حکم حکومتی تعاریف مختلفی ذکر شده است، مانند: «در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها ولی‌امر می‌تواند یک سلسله تصمیمات مقتضی به حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به اجرا بگذارد؛ مقررات نامبرده لازم‌الاجرا بوده و مانند شریعت دارای اعتبار می‌باشد»، (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱ / ۱۶۴) یا «احکام حکومتی مجموعه دستورات و مقرراتی است که براساس ضوابط شرعی و عقلایی، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از سوی حاکم اسلامی برای اجرای احکام و حدود الهی و به‌منظور اداره جامعه در ابعاد گوناگون آن و تنظیم روابط داخلی و خارجی آن صادر می‌گردد» و (کلانتری، ۱۳۷۸: ۱۰۹) یا «حکم حکومتی عبارت است از دستورات و مقرراتی که از حاکم جامعه اسلامی به لحاظ تصدی منصب اجرا و اداره، صادر می‌شود». (نعمت‌اللهی، ۱۳۷۹: ۱۲۸)

به هر حال با جست‌وجو در کتب مرتبط می‌توان اقوالی در مورد ماهیت حکم حکومتی و رابطه آن با احکام اولیه و ثانویه را در چهار دیدگاه دسته‌بندی کرد:

۱. حکم حکومتی از احکام اولیه هستند.
۲. حکم حکومتی را از احکام ثانویه می‌دانند.
۳. گروه سوم حکم حکومتی را قسم سوم از احکام می‌دانند و آن را قسیم حکم اولی و ثانوی می‌شمارند. (عارفی شیرداغی، ۱۳۹۰)
۴. حکم حکومتی مستقل از احکام اولیه و ثانویه نیستند؛ بلکه حکم اجرایی برای انجام احکام اولیه و ثانویه الهی هستند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۴۹۸ به بعد)

۱-۳. حکم حکومتی به‌مثابه حکم اولی

برخی قائل شده‌اند که حکم حکومتی از احکام اولیه است و حتی این قول را به امام خمینی علیه السلام نسبت داده‌اند (قدیر، ۱۳۹۰) و شاهد آن را نیز این سخن امام دانسته‌اند که ولایت‌فقیه و حکم حکومتی، از احکام اولیه است. (امام خمینی، بی‌تا: ۲۰ / ۴۵۷)

آنها اذعان دارند که کلام خود تصریح نموده است که حکم حکومتی جزء احکام اولی الهی است و حتی در تأکید اینکه احکام حکومتی جزء احکام ثانوی نیست، در کلام دیگری نیز تأکید می‌کنند که احکام ثانویه، ربطی به اعمال ولایت‌فقیه ندارد ...؛ (امام خمینی، بی‌تا: ۱۷ / ۳۲۱) همچنین امام خمینی علیه السلام در بحث تقدم حکم بر فتوا مانند دیگر علما این دیدگاه را پذیرفته‌اند که نه تنها مکلفان، بلکه فقهای دیگر نیز باید براساس حکم فقیه دیگر عمل کنند. (امام خمینی، ۱۴۲۴: ۱ / ۳۵ - ۳۴) پس با توجه به این سخنان، نتیجه گرفته‌اند که امام خمینی علیه السلام از قائلین به این قول است.

دیدگاه یادشده در بین علماء نیز طرفدارانی دارد، آیت‌الله مؤمن نیز این دیدگاه را پذیرفته و در این مورد به تفصیل سخن گفته است که چکیده آن چنین است:

محور اصلی حکومت که اداره امور تمام مردم به او واگذار و اختیارات گسترده‌ای برای وی قرار داده شده است، ولی و امام صالحی است که تمامی تشکیلات حکومتی از او سرچشمه می‌گیرد. در آیات و روایات نیز ادله بسیاری وجود دارد که بر این امر دلالت می‌کند، مانند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُبَيِّمُونَ الصَّلَاةَ ...» (مائده / ۵۵) لازمه ادله این است که شخص سرپرست، اداره امور گروه به او سپرده می‌شود. سرپرستی و زعامتی که برای امام و ولی‌امر مسلمانان ثابت است، به این اعتبار است که آنها یک امت و یک گروه حساب می‌شوند و ریاست آنان به شخصی سپرده شده که ولی‌امر آنان است.

پس می‌توان گفت اقتضای ولایت از اختیار افکندن اختیار شخص و یا امت تحت سرپرستی در

چیزهایی است که به مصالح جامعه و امت برمی‌گردد. سخن مذکور مفهوم چیزی است که از امام راحل نقل شده است، یعنی مالیات بر مردم از گونه احکام ثانوی نیست.

براساس آنچه گذشت، می‌توان گفت همان‌گونه که دست یازیدن ولی در اموال کودک حکم ثانوی نیست؛ بلکه در مورد خودش حکم اولی است، در اینجا نیز قضیه از همان قرار است. نهایت اینکه اصل ولایت‌فقیه و حکومت اسلامی حکمی اولی بسان دیگر احکام اولی از سوی شارع مقدس نهاده شده است. (مؤمن، ۱۳۷۵: ۸۰ به بعد)

ایشان در جایی دیگر می‌فرماید:

ولایت از احکام ثانویه نیست و اینکه امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «احکام حکومتی از احکام اولیه است» بر این حساب است که شارع مقدس اختیاراتی برای اشخاص در مورد اموالی که دارند، قرار داده است، اما عین این اختیارات را برای ولی‌امرشان نیز قرار داده، اما به‌گونه‌ای که اختیارات ولی‌امر مقدم بر اختیارات آنهاست، یعنی همان‌گونه که من نسبت به فرش، زمین یا خانه‌ام حقوق و اختیاراتی دارم؛ چون مالک آنها هستم، به‌همین صورت ولی‌امر نیز اختیاراتی دارد؛ زیرا او اختیاردار همه جامعه است و اگر بخواهد در محدوده‌ای که به سود جامعه است، تصرف کند چون ولی‌امر است، حق دارد که انجام دهد. اینجا برای ضرورت (که عنوان حکم ثانوی است) نیست؛ بلکه برای این است که همان‌گونه که مالک حق تصرف دارد، ولی‌امر نیز حق تصرف دارد، پس حکم اولی است. (اسلامی، ۱۳۸۷: ۲۰۸ - ۲۰۷)

شایان ذکر است که آیت‌الله معرفت نیز یکی از طرفداران این دیدگاه است و در این باره می‌گوید:

احکام حکومتی که برپایه مصالح، به‌دست ولی‌فقیه صادر می‌شود، مانند مالیات، جزء احکام اولیه است. اسلام برای تشریح احکام اولیه، دو گونه مصلحت در نظر گرفته است؛ مصالح پیش‌بینی‌شده و مصالح پیش‌بینی‌نشده. مصالح پیش‌بینی‌نشده ملاک احکام است؛ اما بستگی به تشخیص ولی‌فقیه دارد. (معرفت، ۱۳۷۶: ۷۸)

پس مالیاتی که امروز دولت وضع می‌کند و طبق نظر ولی‌فقیه مشروعیت پیدا می‌کند، این مالیات، عنوان ثانوی نیست، طبق مصلحتی است که به ولی‌فقیه واگذار شده است. (معرفت، ۱۳۷۶: ۷۹)

گفتنی است که دیدگاه اول با اشکالاتی مواجه است:

۱. احکام اولیه احکامی هستند که براساس مصالح ذاتیه و اولیه اشیا جعل شده‌اند، درحالی‌که احکام حکومتی براساس مصالح جامعه اسلامی جعل شده یا جعل می‌شود، برای نمونه حکم حرمت تنباکو از سوی میرزای شیرازی به‌خاطر مفسده ذاتی تنباکو جعل نشده است؛ چراکه تنباکو مفسده

ذاتی ندارد؛ بلکه حرمت مزبور به‌خاطر مصلحت جامعه مسلمانان جعل شده است، یعنی به‌خاطر اینکه استعمال تنباکو در آن زمان، تقویت دولت استعمارگر انگلیس و تضعیف جامعه اسلامی را در پی داشت، تحریم شده است. همین‌طور تحریم حج از سوی امام خمینی علیه السلام برای این نبوده که حج در آن زمان از مفسده ذاتی برخوردار بوده است؛ بلکه به‌خاطر مصالح جامعه مسلمانان این حکم جعل شده بود. (عارفی شیرداغی، ۱۳۹۰: ۱۷۷ - ۱۷۶)

اینکه در این دلیل ادعا شده است، تمام احکام حکومتی براساس مصالح اجتماعی جعل می‌شود، درست است؛ اما ادعای بخش دیگر (یعنی وضع احکام اولیه برای مصالح فردی، نه اجتماعی) به‌نظر صحیح نمی‌آید؛ زیرا بسیاری از احکام اولیه مانند: جهاد، نماز جمعه و جماعت، براساس مصالح جامعه اسلامی وضع شده است، نه مصالح فردی، پس نمی‌توان آن را تفاوت صحیحی دانست.

۲. تشخیص مصلحت در احکام اولیه برعهده شارع و در احکام حکومتی برعهده حاکم است.

(رحمانی، ۱۳۸۲: ۶۰)

۳. احکام اولیه دائمی و غیرقابل تغییرند؛ اما احکام حکومتی، موقت و قابل تغییرند؛ چنان‌که

مرحوم نائینی در این زمینه می‌گوید:

قوانین راجع به این قسم (حکومتی)، نظر به اختلاف مصالح و مقتضیاتش به اختلاف اعصار، لا محاله مختلف و در معرض نسخ و تغییر است و مانند قسم اول (اولیه) مبنی بر دوام و تأیید نیست. (غروی، ۱۴۲۴: ۱۳۷)

۴. در احکام حکومتی تنها پیروی از «حاکم» جائز است، در صورتی که در احکام اولیه هرکسی می‌تواند یا به‌نظر خود عمل کند (در صورتی که مجتهد باشد) و یا احتیاط کند و یا از شخص مجتهد دیگری تقلید کند؛ (رحمانی، ۱۳۸۲: ۶۱) چنان‌که امام خمینی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: اقامه حکومت، واجب کفائی است بر همه علما و اگر هرکدام موفق شد بر تشکیل آن بر دیگران واجب است که از آن تبعیت کنند. (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۲ / ۶۲۴)

۲-۳. حکم حکومتی به‌مثابه حکم ثانویه

باید دانست که دیدگاه دوم احکام حکومتی را جزء احکامی ثانوی می‌داند؛ چنان‌که در این زمینه علامه محمدتقی جعفری می‌نویسد:

بخشی از معارف اسلام، مقررات و قوانینی هستند که در گذر زمان، به جهت بروز مصالح یا مفاسدی، توسط ولی‌امر مسلمانان وضع می‌گردد. این دسته از احکام که به آنها احکام ثانویه می‌گویند، تا هنگامی که مصالح و موجبات و علل صدور آن باقی و پابرجا باشد و

یا مفسد و موانع برطرف نگردد، ثابت و پابرجاست و هر موقع اسباب آن برطرف شد، حکم هم برطرف می‌گردد، درست نظیر تحریم تنباکو. (جعفری، ۱۳۷۱: ۸۸)

برخی دیگر نیز حکم حکومتی را حکم ثانویه می‌دانند که از سوی حاکم اسلامی صادر می‌شود و شاهد آن را مثال‌های ذکر شده توسط امام خمینی رحمته‌الله در نامه مورخ ۱۳۶۶/۱۰/۱۶ می‌دانند:

خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است، نظام‌وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها، جلوگیری از ورود و خروج ارز، جلوگیری از ورود یا خروج هرنوع کالا، منع احتکار، گمرکات و مالیات، جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری، جلوگیری از پخش موادمخدر، منع اعتیاد به هرنحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هرنوع که باشد. (امام خمینی، بی‌تا: ۲۰ / ۴۵۲)

گفتنی است که به‌نظر ایشان انطباق دقیق این مثال‌ها با عناوین ثانویه‌ای نظیر ضرورت، اضطرار و مصلحت، نمایان می‌سازد که احکام حکومتی صادره از ولی‌فقیه مصداق احکام ثانویه است. (جوان‌آراسته، ۱۳۸۴: ۳۱۰)

برخی از فقهای معاصر نیز که قلمرو حکم حکومتی را محدود به‌وجود عناوین ثانویه می‌دانند، تنها در صورتی که یکی از عناوین ثانویه محقق شود، برای حاکم اسلامی حق جعل حکم حکومتی قائلند. (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۱۵)

شایان ذکر است که در خصوص دیدگاه دوم نیز دو اشکال مطرح است:

۱. تفاوت اصلی بین حکم حکومتی و ثانویه این است که حکم حکومتی براساس مصالح اجتماعی جعل می‌شود؛ ولی احکام ثانوی براساس مصالح شخصی و فردی می‌باشد؛ زیرا همانطوری که از بعضی از تعاریف حکم ثانوی مشخص است، حکم ثانوی برای مکلف در شرایط خاص و ویژه‌ای که برای او پیش می‌آید، جعل شده است. (تقوی، ۱۳۷۸: ۵۵)

سخن مذکور درست به‌نظر نمی‌رسد؛ چون احکام ثانویه می‌تواند براساس مصالح اجتماعی یا فردی باشد، برای نمونه «لاضرر» هم می‌تواند فردی باشد و هم اجتماعی، لذا اینکه گفته شود احکام ثانویه مختص به موارد فردی و شخصی است، صحیح نیست و دلیلی برای آن وجود ندارد.

۲. تشخیص مصالح و مفسد در احکام ثانویه مربوط به خداوند است؛ اما تشخیص مصالح و مفسد در احکام حکومتی مختص به حاکم اسلامی است. پس می‌توان گفت که حکم حکومتی، نه از سنخ احکام اولی است و نه از سنخ احکام ثانوی. (گرچی، ۱۳۶۹: ۲ / ۱۹۳ - ۱۹۲)

بین حکم حکومتی و حکم اولی و ثانوی حداقل در دو بخش، یعنی «حاکم» و «محموم علیه» تفاوت

وجود دارد، لذا نمی‌توان این دو را یکی قلمداد کرد. شاید به‌نظر برسد میان حکم حکومتی و حکم ثانوی از این جهت تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا در احکام حکومتی نیز عناوین کلی در شرع مقدس آمده است و تشخیص مصادیق و موضوعات آن با حاکم است، همان‌گونه که در امور فردی نیز عناوین کلی احکام ثانویه را خداوند بیان کرده است و تشخیص مصادیق آن را به خود مکلفان سپرده است. پس می‌توان احکام حکومتی را جزء احکام ثانویه دانست به این صورت که عناوین کلی آن توسط خداوند بیان شده، و تنها تطبیق آن بر موضوعات برعهده حاکم اسلامی است؛ اما این سخن صحیح نیست و در ردّ قول چهارم پاسخ داده خواهد شد.

۳-۳. حکم حکومتی قسیم حکم اولی و ثانوی

باید توجه داشت که دیدگاه سوم احکام حکومتی را نه از احکام اولیه می‌داند و نه از احکام ثانویه؛ بلکه قسم سوم از احکام می‌داند. (کلانتری، ۱۳۷۸: ۱۴۰ به بعد)

احکام به سه قسم تقسیم می‌شود: احکام اولیه، احکام ثانویه و احکام حکومتی. همه این سه قسم هم از احکام واقعیه اسلام است، بدین‌معنا که اسلام سه قسم حکم دارد: ۱. حکمی که بر عناوین اولیه مترتب است. ۲. حکمی که بر عناوین ثانویه عنوان می‌شود. ۳. حکمی که ولی‌امر مسلمانان در موارد خاصی صادر می‌کند.

قاعده‌ای که انسان می‌تواند در مورد احکام حکومتی، به‌دست آورد، همین است که اگر مصلحت ملزمه‌ای پیش آمد (یا مفسده ملزمه‌ای) حاکم شرع می‌تواند روی آن مصلحت ملزمه حکم کند و حکم او «حکم الله» است؛ نظیر حکم قاضی در منازعات. وقتی قاضی در مورد خاصی و براساس موازینی که تعیین شده است، حکم می‌کند حکم او «حکم الله» است؛ زیرا قرآن و روایات فرموده است که حکم قاضی مجراست، ادله ولایت فقیه هم بیان می‌کند که حکم حاکم اسلامی مجراست، پس «حکم الله» است.

عناوین ثانویه نیز همین‌طور است، همان‌گونه که احکام اولیه تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامری است، احکام ثانویه نیز تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامری است و احکام حکومتی و ولایی هم نزد حاکم، تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامری است. حاکم در احکام اولیه، خداست و در احکام ثانویه هم خداوند است و در احکام حکومتی هم کسی است که خداوند او را تعیین کرده است. (مظاهری، ۱۳۷۴: ۳۳۵ - ۳۳۳)

اشکال دیدگاه سوم این است که حکم حکومتی را قسیم حکم اولی و حکم ثانوی قرار داده است؛ زیرا جهت تقسیم در تقسیم حکم به اولی و ثانوی، «موضوع حکم» است، در صورتی که جهت تقسیم حکم به الهی و حکومتی «جاعل حکم» است. پس حکم از جهت «جاعل حکم» تقسیم می‌شود به

«حکم الهی» و «حکم حکومتی»؛ و از جهت «موضوع حکم» تقسیم می‌شود به «حکم اولی» و «حکم ثانوی»؛ در نتیجه «حکم اولی و ثانوی» و «حکم حکومتی» قسیم یکدیگر قرار نمی‌گیرند. بنابراین تقسیم صحیح به این صورت است که «احکام شرعی» از جهت منشأ صدور آنها تقسیم می‌شود به حکم الهی و حکومتی؛ بعد از این تقسیم، در تقسیمی جدید، «حکم الهی» را از جهت حالات موضوع یا شرایط مکلف به حکم اولی و ثانوی، تقسیم می‌شود. پس احکام اولیه و ثانویه هر دو، قسیمی از احکام الهی هستند، در صورتی که احکام حکومتی خارج از احکام الهی بوده و در واقع قسیمی حکم الهی محسوب می‌شوند.

۴-۳. حکم حکومتی به مثابه حکم اجرایی

برخی از فقها معتقدند:

حکم حکومتی در ردیف احکام شرعیه نیست، تا این که به اولی و ثانوی متصف شود، و همچنین تقسیم احکام به اولیه و ثانویه و احکام ولایی اشتباه است؛ زیرا در این صورت به این معنا است که حاکم اسلامی می‌تواند احکامی خارج از احکام اولیه و ثانویه صادر کند و مقید به احکام الهی نباشد. البته این به این معنا نیست که برای حاکم، حکم ولایی قائل نباشیم؛ بلکه برای او این اختیار را قائل هستیم، اما نه در عرض احکام اولیه و ثانویه؛ بلکه در طول این احکام، به این معنا که احکام اولیه مثل وجوب نماز، زکات و جهاد و همچنین احکام ثانویه مثل نفی ضرر و حرج و لزوم حفظ نظام، احکام کلیه الهی هستند و قوانین عام و کلی شرعیه محسوب می‌شوند؛ اما حکم ولایی، حکم جزئی از ناحیه حاکم است که از تطبیق احکام کلیه الهی بر مصادیقشان به دست می‌آید، مثلاً وقتی فقیه حکم می‌کند به اینکه استعمال تنباکو در این روزگار مانند جنگ با امام زمان علیه السلام است، در حقیقت حکم کلی الهی را اجرا کرده است و آن حکم این است که هر چیزی که سبب تضعیف مسلمین و شکسته شدن ابهت آنها و حقارت آنها در دست دشمنان شود، در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است. پس در نتیجه احکام حکومتی در طول احکام اولیه و ثانویه است و ماهیتی صرفاً اجرایی دارد و در واقع ولی فقیه دستور اجرای هر یک از این دو را با توجه به مصالح صادر می‌کند. بنابراین اگر حکم حکومتی در موردی که عناوین ثانویه صدق می‌کند، صادر شود، حکم فقیه در این مورد به معنای تطبیق آن احکام بر موضوعاتشان است و لذا حکم شرعی جدیدی نیست، پس هر موردی که حاکم اسلامی حکمی می‌دهد، خارج از احکام الهی نیست و همه آنها تحت یکی از عناوین اولیه یا ثانویه جای می‌گیرد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۴۹۴ به بعد)

همچنین آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه می‌نویسد:

احکامی که از حاکم صادر می‌شود، گاهی اولی است و گاهی ثانوی. ... البته گاهی نیز ممکن است نسبت به شیء معین، اعم از کار یا کالا، حکمی صادر کند که تأسیسی به نظر برسد؛ لیکن پس از تحلیل، معلوم می‌شود که حکم مزبور به استناد عروض برخی از عناوین عام است. آنچه مهم است اینکه در تمام موارد نه حکم، بدیع است و نه عنوان، ابداعی؛ بلکه تمام احکام برای تمام عناوین عام طرح و پی‌ریزی شده است و حکومت اسلامی، عهده‌دار تبیین آنها و تطبیق و صدور حکم است. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۴۶۸ - ۴۶۷)

در نقد دیدگاه چهارم می‌توان گفت، عناوین ثانویه در شرع مشخص و محدود است؛ ولی در احکام حکومتی نامشخص است و ممکن است در هر مسئله طبق عنوان خاصی، حکمی جعل شود، لذا عناوین موضوعات حکم در حکم حکومتی نامشخص و نامعین است، اگرچه برخی سعی کرده‌اند با جعل برخی عناوین ثانویه، تمام مصادیق حکم حکومتی را از موضوعات حکم ثانویه قلمداد کنند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۴۹۸) مثل عنوان «مصلحت»، در این صورت حاکم هر حکمی کند، یا مصداق «ضرورت» و «عسر و حرج» و ... است و یا براساس «مصلحت» است، لذا تمام احکام حکومتی می‌شوند مصداق حکم ثانوی؛ در صورتی که این مطلب صحیح نیست؛ زیرا تمامی عناوین ثانویه توسط شارع مقدس بیان شده و قابل احصاء است. (مانند: عسر و حرج، اضطرار، ضرر، تقیه، امر و نهی پدر، مادر و شوهر، نذر، قسم و عهد، عجز و اکراه)

البته ممکن است کسی اشکال کند که «عقل» نیز یکی از راه‌های کشف حکم الهی است و اگر درجایی حکم کند که به دست آوردن مصلحتی، واجب است، هر چند مخالف حکم اولی الهی باشد، این نشان از حکم ثانوی بودن آن دارد. پس مصلحت نیز از عناوین ثانویه‌ای است که حکم ثانوی الهی را می‌آورد. در نتیجه تمام مواردی که حاکم اسلامی به عناوین مختلف حکم صادر می‌کند، یا از موارد مشخص شده در «کتاب و سنت» است یا از مواردی است که «عقل» حکم می‌کند؛ لذا تمام آنها از موارد حکم ثانویه به حساب می‌آیند و حاکم اسلامی تنها مسئول تطبیق این عناوین با موضوعات خارجی است، نه اینکه حکم مستقلی از احکام الهی صادر کند.

در جواب می‌توان گفت که بین این دو (احکام ثانویه عقلی و حکم عقل به «مصلحت» و ... در حکم حکومتی) تفاوت وجود دارد؛ زیرا عقل در احکام ثانویه درجایی حکم «وجوبی» می‌دهد که «مصلحت ملزمه‌ای» باشد که فوت آن ضرر بزرگی داشته باشد، برای مثال برای عریض کردن خیابانی که ترافیک چندانی ندارد، عقل حکم وجوبی ثانویه به تصرف در املاک مردم اطراف خیابان نمی‌دهد،

در صورتی که حاکم در اینجا می‌تواند حکم به تصرف در اموال مردم بدهد و این دقیقاً همان ولایتی است که خداوند برای حاکم جعل کرده است، لذا نمی‌توان حکم عقل در این موارد را (تعریض خیابان و ... در غیرموارد ضروری)، مصداق حکم عقل در احکام ثانویه دانست.

پس عناوینی مثل «مصلحت» (که برخی آن را از عناوین ثانویه شمرده و تمامی احکام حکومتی را بر آن حمل می‌کنند) از عناوین ثانویه‌ای که در علم اصول بحث می‌شود، نیستند؛ بلکه از عناوینی هستند که حاکم اسلامی توسط آنها حکم حکومتی جعل می‌کند؛ چنان که آیت‌الله محمدی گیلانی در این زمینه می‌گوید:

مقام ولایت از احکام اولیه است برای پیامبر ﷺ و معصومین علیهم‌السلام بعد برای علما و فقها. حکمی که او انشاء می‌کند ممکن است، نه اولی باشد و نه تحت عنوان ثانوی قرار گیرد، مثلاً حکمی که ولی‌امر مسلمین تشخیص دهد که افراد جوان در فلان سن باید اجباراً به سربازی بروند. (محمدی گیلانی، ۱۳۷۱)

۴. دیدگاه مختار

با توجه به دیدگاه‌های مطرح شده می‌توان گفت، مسئله‌ای که در اینجا باعث اشتباه حکم حکومتی با حکم اولی و ثانوی شده است، این است که گاهی اوقات موضوع حکم حکومتی حاکم، مطابق احکام اولیه الهی است و گاهی مطابق احکام ثانوی الهی است، لذا بین این دو خلط صورت می‌گیرد. توضیح آنکه هر حکمی که توسط حاکم اسلامی جعل می‌شود، (در هر موضوع یا مسئله و با هر عنوانی) حکم حکومتی است، حال ممکن است گاهی موضوع حکم حاکم، همان موضوع حکم اولی الهی باشد؛ مانند حکم اولی الهی در مورد قتل عمد، قصاص است، حاکم نیز براساس همین حکم به قصاص در قتل عمد حکم می‌کند، در واقع اینجا دو حکم وجود دارد: ۱. حکم اولی الهی که قصاص است (ولو حکومتی وجود نداشته باشد و یا باشد ولی حاکم، به هر دلیلی حکم به قصاص نکند) ۲. حکم حکومتی حاکم به قصاص (ولو اینکه مطابق با حکم اولی الهی است)

نتیجه تفاوت یادشده این است که تازمانی که حاکم، حکم به این احکام نکند، ضمانت اجرای خارجی برای این احکام از طرف حکومت اسلامی وجود ندارد؛ (یعنی با اینکه حکم اولی الهی وجود دارد، ولی تنها خود افراد هستند که می‌توانند اختیاراً و رأساً به آنها عمل کنند) اما بعد از اینکه حاکم به این احکام الهی حکم کرد، علاوه بر حکم الهی، حکم حکومتی نیز هستند و ضمانت اجرای دنیوی خارجی نیز پیدا می‌کنند.

گفتنی است می‌توان نتیجه گرفت که اوامر و نواهی صادره از اهل بیت علیهم‌السلام گاهی اوقات ابلاغ و

اخبار از احکام الهی هستند، بدون اینکه خود ایشان امر یا حکمی در این زمینه داشته باشند؛ ولی گاهی این اوامر و نواهی، احکام حکومتی از جانب ایشان بوده که در صورت تخلف همراه با تعذیرات دنیوی است؛ همان طوری که آیت‌الله بروجردی به این مطلب اشاره کرده‌اند:

امر و نهی صادره از پیامبران بر دو گونه است: یکی امر و نهی صادرشده در زمینه اظهار سلطنت و ولایت، مانند امر و نهی رهبران اجتماعی نسبت به فرمانداران که از این قبیل است تمام فرمان‌های صادرشده در میدان‌های نبرد و جهاد و تمام فرمان‌ها در امور زندگی؛ و گونه دیگر، امر و نهی صادرشده به‌عنوان تبلیغ حکم خدا است، از این قبیل فرمان به نماز خواندن، غسل کردن و ... (بروجردی، ۱۴۱۵: ۱۰۹ - ۱۰۸)

باید توجه داشت در نوع دوم از جانب حضرت رسول ﷺ امری صادر نشده است؛ بلکه ایشان تنها اخبار از اوامر الهیه می‌کنند و اگر مردم این اوامر را اتیان نکنند مجازات اخروی خواهند داشت، بدون اینکه هیچ مجازات دنیوی داشته باشند؛ اما اگر حضرت از باب حاکم جامعه اسلامی به این فرامین الهی، امر کنند، حکم حکومتی می‌شود و در صورت عدم اتیان علاوه بر کیفر اخروی، کیفر دنیوی نیز دارد، مانند امر ایشان به شرکت در نماز جماعت و تعیین مجازات برای سرپیچی از این فرمان.

بعضی تصور کرده‌اند که حکم حکومتی در احکام ثابت (احکام الهی) وجود ندارد، (رسایی، ۱۳۸۰: ۲ / ۲۱) با این استدلال که در اینموارد حکم از طرف شارع بیان شده و امکان صدور احکامی مخالف با احکام خداوند از طرف حاکم اسلامی وجود ندارد؛ اما باید گفت که اولاً (بر فرض قبول اینکه حاکم نتواند مخالف احکام اولیه الهی، حکم کند) تازمانی که احکام الهی به‌صورت قانون یا فرمان حاکم در نیابند از ضمانت اجرای دنیوی برخوردار نمی‌شوند، پس در نتیجه باید گفت احکام الهی نیز، نیاز به جعل حکم حکومتی توسط حاکم اسلامی دارند؛ چنان‌که امام خمینی رحمته‌الله نیز اشاره دارند:

اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم ﷺ می‌باشد. کلیه عبادیات و غیرعبادیات (احکام اولیه و ثانویه الهی) اوامر خداوند است. رسول اکرم ﷺ در باب نماز هیچ امری ندارد. (بلکه فقط خبر از اوامر الهی می‌دهند، لذا در این زمینه ضمانت اجرای دنیوی وجود ندارند) (امام خمینی، ۱۳۸۸: ۸۶)

ثانیاً، اصل بر این است که احکام حکومتی (درمواردی که احکام الهی وجود دارد)، مطابق با احکام الهی صادر شود؛ اما درمواردی که حاکم اسلامی تشخیص دهد، می‌تواند حکم مخالف صادر کند و لذا در صورت تعارض حکم الهی و حکم حکومتی، حکم حکومتی مقدم می‌شود؛ چنان‌که امام خمینی رحمته‌الله نیز در این زمینه فرموده‌اند:

حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، درموقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هرامری را، چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، درموقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند. (امام خمینی، بی‌تا: ۲۰ / ۴۵۲)

بنابراین، در مقام جمع‌بندی می‌توان گفت که قسیم حکم حکومتی، حکم اولیه یا ثانویه نیست؛ بلکه قسیم آن حکم الهی است، هرچند موضوع احکام حکومتی می‌تواند احکام اولیه باشد و یا احکام ثانویه و یا اینکه هیچکدام از آنها نباشد و صرفاً به‌خاطر مصلحت، صادر شده باشد. به عبارت دیگر در برخی موارد موضوع حکم حکومتی همان حکم اولیه الهی است و گاهی موضوع آن حکم ثانویه است و لیکن مواردی هست که موضوع هیچکدام نیست.

برخی نیز حکم را به دو قسم کلی تقسیم کرده‌اند: ۱. حکم شرعی، ۲. حکم حکومتی. (مرعشی نجفی، ۱۴۲۲: ۱ / ۱۳۴). هرچند مؤیداتی از کلام علما برای این تقسیم نیز پیدا کرد؛ زیرا برخی از آنها حکم شرعی را اینگونه تعریف کرده‌اند: حکمی است که شارع (خداوند) آن را جعل کرده است؛ (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴: ۳۳۶) ولی به‌نظر می‌رسد تقسیم دقیق‌تر این است که بگوییم «حکم شرعی» به حکم الهی و حکومتی تقسیم می‌شود؛ زیرا حکم حاکم اسلامی نیز جزء احکام شرعی محسوب می‌شود که تخلف از آن عقوبت اخروی دارد.

۵. بررسی بیانات امام خمینی علیه السلام

برخی با توجه به دو سخن از امام که در ادامه آمده است، قائلند که ایشان نیز حکم حکومتی را از احکام اولیه می‌دانسته است:

ولایت‌فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است. (امام خمینی، بی‌تا: ۲۰ / ۴۵۷)
 احکام ثانویه، ربطی به اعمال ولایت‌فقیه ندارد... (همان: ۱۷ / ۳۲۱)

برخی دیگر با توجه به سخن دیگری از ایشان معتقدند امام حکم حکومتی را از احکام ثانویه می‌دانسته است:

حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب‌الاتباع بود و همه علمای بزرگ ایران از این حکم متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سرموضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند؛ روی مصالح مسلمین و به «عنوان ثانوی» این حکم حکومتی را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود و با رفتن عنوان حکم هم برداشته شد. (امام خمینی، ۱۳۸۸: ۱۲۴)

نکته‌ای که در دو کلام نخست امام وجود دارد و غفلت از آن موجب برداشت اشتباه برخی از کلام ایشان شده است، اینکه امام در مقام بیان اصل جایگاه ولی فقیه و حکم او است، نه بررسی ماهیت حکم حاکم.

به عبارت دیگر، در مورد حکم حکومتی دو سوال وجود دارد: ۱. حق حاکم برای حکم بر مسلمانان از کجا نشئت گرفته و به چه اعتباری است؟ ۲. ماهیت این حکم چیست؟ مرحوم امام در جمله معروف خود یعنی «ولایت فقیه و حکم حکومتی، از احکام اولیه است». (امام خمینی، بی تا: ۲۰ / ۴۵۷) در مقام پاسخ‌گویی به سوال اول است، نه سوال دوم به قرینه اینکه «حکم حکومتی» را به «ولایت فقیه» عطف فرموده و هر دو را از احکام اولیه دانسته‌اند. منظور ایشان این است که اصل حکم حکومتی از حقوق مشروع برای حاکم است و خداوند این حق را برای ولی فقیه با حکم الهی اولی، جعل کرده است، نه اینکه ماهیت خود حکم حاکم، «حکم اولی» است؛ چنان که ایشان در جایی دیگر تصریح می‌کنند:

اطاعت از «أولوالأمر» که در «اوامر حکومتی» می‌باشد، غیراطاعت خداست (یعنی غیر از احکام الهی اولی است). البته از باب اینکه خدای تعالی فرمان داده که از رسول و أولوالأمر پیروی کنیم (به حکم اولی الهی)، اطاعت از آنان درحقیقت اطاعت خدا هم می‌باشد. (امام خمینی، ۱۳۸۸: ۸۷)

در این کلام نیز ایشان اول ماهیت حکم حکومتی را غیر از ماهیت احکام الهی می‌دانند؛ ولی در ادامه به دلیل امر خداوند به اطاعت از احکام حکومتی حاکم آن را جزء احکام اولی الهی می‌شمارد؛ اما کلام ایشان که حکم حکومتی میرزای شیرازی را بر عنوان ثانوی تطبیق داده‌اند، مقصود ایشان این نیست که حکم میرزا از احکام ثانویه است؛ بلکه مقصود این است که حکم میرزا بر عنوان ثانویه که در مورد تنباکو ایجاد شده است، صادر شده و تازمانی که این عنوان باقی باشد، حکم ایشان نیز باقی است؛ چنان که ایشان در کتاب *تهذیب الاصول* می‌فرماید:

هرچیزی که در روایات از حضرت رسول ﷺ و امیرالمومنین علیه السلام نقل شده که با لفظ «قاضی» یا «امر» است، ظاهر در این است که حکم حکومتی آن حضرات است؛

زیرا آنها حاکم اسلامی بودند، نه اینکه به‌عنوان مبلغ و نشر دهنده احکام الهی، اوامر الهی را بیان کرده باشند و در نتیجه گفته شود که این اوامر، ارشاد به اوامر الهی و حکم خداوند است؛ زیرا این خلاف ظاهر لفظ (قضا و امر) است، پس تازمانی که قرینه‌ای برای این خلاف ظاهر نباشد (که در اکثر قریب به اتفاق موارد نیست) نمی‌توان به آن تمسک جست.

پس می‌توان گفت زمانی که در یک روایت صحیح نقل شد که حضرت رسول امر کردند به چیزی یا حکم کردند به چیزی و یا قضاوت کردند در قضیه‌ای، (ولو اینکه مطابق با حکم الهی باشد) ظاهر این است که این حکم و امر و قضاوت خود ایشان است و از جایگاه ریاست حکومت و منصب قضاوت ایشان صادر شده است، (لذا می‌توان گفت تمام احکام صادره ولو از منصب قضا نیز حکم حکومتی است) نه از این باب بوده باشد که ایشان مبلغ احکام الهی هستند و بیان حلال و حرام الهی می‌کنند؛ زیرا دانسته شد که برای پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام امر و نهی در باب احکام الهی و حلال و حرام آن وجود ندارد؛ و آنها در این باب امر کننده و نهی کننده و باعث و زاجر نیستند. پس زمانی که راوی می‌گوید، رسول خدا ﷺ امر کرد، ظهور در امر خود ایشان (حکم حکومتی) دارد، نه اینکه حمل شود به ارشاد به سمت اوامر الهی. (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۳ / ۵۲۷)

با توجه به کلام امام خمینی رحمته الله علیه در مورد حکم حکومتی می‌توان گفت ایشان نیز تمام اوامر حضرات معصومین در حکومت (که ضمانت اجرای دنیوی دارد) را حکم حکومتی تلقی می‌کنند، هرچند اینکه موضوع این احکام مطابق با حکم الهی باشد. بنابراین می‌توان گفت که حکم حکومتی در مقابل و قسیم احکام الهی است و موضوع آن می‌تواند احکام الهی (اعم از اولی و ثانوی) و غیر آن باشد.

نتیجه

با توجه به ایرادات و اشکالاتی که به چهار دیدگاه موجود (۱. حکم حکومتی بخشی از احکام اولیه است. ۲. حکم حکومتی بخشی از احکام ثانویه است. ۳. حکم حکومتی قسیمی برای احکام اولیه و ثانویه است. ۴. احکام حکومتی، احکام اجرایی برای احکام الهی است.) در زمینه «رابطه احکام حکومتی با احکام اولیه و ثانویه الهی» وجود دارد، نظر پنجمی به این مضمون مطرح می‌گردد که براساس ولایت مفوضه الهی به حاکم اسلامی، احکام حکومتی، احکامی مستقل از احکام اولیه و ثانویه هستند که قسیم احکام الهی به شمار می‌رود، هرچند موضوع آن می‌تواند احکام اولیه یا ثانویه و یا غیر آن دو باشد.

نکته اساسی اینکه احکام الهی دارای ضمانت اجرایی دنیوی نیستند؛ بلکه تنها مجازات اخروی دارد و حکم حکومتی علاوه بر مجازات اخروی در بردارنده مجازات دنیوی نیز است. با توجه به بیانات مختلف امام خمینی علیه السلام در این رابطه می‌توان گفت که ایشان نیز برای معصومین علیهم السلام دو شأن قائل بودند: ۱. شأن مبلّغ و پیام‌رسان در مورد احکام الهی که در این زمینه تنها خبر از آن احکام می‌دهند و خود هیچ‌گونه امر و نهی در این زمینه ندارند. ۲. شأن ریاست و حاکم جامعه اسلامی که براساس آن دست به صدور احکام حکومتی می‌زنند. (این غیر از احکام الهی به شمار می‌رود هرچند در موضوع مطابق احکام الهی باشد) لذا می‌توان گفت که ایشان نیز قائل بودند که احکام حکومتی صادره از حاکم اسلامی، مستقل از احکام الهی است و قسمی برای این احکام به حساب می‌آید، هرچند در بسیاری از اوقات موضوع این احکام براساس احکام الهی است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. اسلامی، رضا، ۱۳۸۷، *اصول فقه حکومتی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۴۱۰ ق، *الرسائل*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۴. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۷، *تهذیب الاصول*، مقرر جعفر سبحانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ دوم.
۵. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۴۲۴ ق، *توضیح المسائل (محشّی)*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ هشتم.
۶. امام خمینی، سید روح‌الله، بی‌تا، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۴۲۱ ق، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۸، *ولایت فقیه حکومت اسلامی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ بیستم.
۹. بروجردی، حسین، ۱۴۱۵ ق، *نهایة الاصول*، تقریرات حسینعلی منتظری، تهران، تفکر.
۱۰. تقوی، سید محمدناصر، ۱۳۷۸، *حکومت و مصلحت*، تهران، امیرکبیر.
۱۱. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۱، «جایگاه تعقل و تعبد در معارف اسلامی»، *مجله حوزه*، ش ۴۹، فروردین و اردیبهشت ۷۱، ص ۶۸-۹۵.

۱۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت*، قم، اسرا.
۱۳. جوان آراسته، حسین، ۱۳۸۴، *مبانی حکومت اسلامی*، قم، مؤسسه بوستان کتاب، چ چهارم.
۱۴. حائری اصفهانی، محمدحسین، ۱۴۰۴ق، *الفصول الغریبه فی الأصول الفقہیہ*، قم، داراحیاء العلوم الاسلامیه.
۱۵. حسینی شیرازی، سید محمد، ۱۴۲۶ق، *الوصل الی کفایة الاصول*، قم، دار الحکمه.
۱۶. رحمانی، محمد، ۱۳۸۲، *بازشناسی احکام صادره از معصومین*، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
۱۷. رسایی، حمید، ۱۳۸۰، پایان داستان غم‌انگیز، تهران، کیهان.
۱۸. شیرازی، محمدحسین، *الوصول الی کفایة الاصول*، قم، دار الحکمه.
۱۹. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ۱۴۱۲ق، *الاحکام الشرعیہ ثابتہ لاتتغیر*، قم، دارالقرآن الکریم.
۲۰. صدر، سید محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *الفتاوی الواضحه وفقاً لمذهب أهل البيت*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چ هشتم.
۲۱. طباطبایی (حکیم)، سید محمدتقی، ۱۴۱۸ق، *الأصول العامه فی الفقه المقارن*، قم، مجمع جهانی اهل بیت، چ دوم.
۲۲. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، ۱۴۰۹ق، *العروه الوثقی*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چ دوم.
۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۸، *بررسی‌های اسلامی*، به کوشش هادی خسروشاهی، قم، مؤسسه بوستان کتاب، چ دوم.
۲۴. عارفی شیرداغی، محمداسحاق، ۱۳۹۰، «حقیقت و گستره حکم حکومتی و نقش آن در حل مسائل نوپیدای جامعه»، *آموزه‌های فقه مدنی*، ش ۴، پاییز و زمستان ۹۰، ص ۱۸۹ - ۱۶۳.
۲۵. علیدوست، ابوالقاسم، ۱۳۸۸، *فقه و مصلحت*، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۶. غروی (نائینی)، میرزا محمدحسین، ۱۴۲۴ق، *تنبیہ الأمه و تنزیه المله*، مصحح سید جواد ورعی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۷. قدیر، محسن و عادل ساریخانی، ۱۳۹۰، «احکام حکومتی و مصلحت در فقه شیعه»، *شیعه‌شناسی*، ش ۳۵، پاییز ۹۰، ص ۷۳ - ۹۰.
۲۸. کلینی (ابوجعفر)، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *التکافی*، مصحح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ چهارم.

۲۹. کلانتری، علی اکبر، ۱۳۷۸، *حکم ثانوی در تشریح اسلامی*، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
۳۰. گرجی، ابوالقاسم، ۱۳۶۹، *مقالات حقوقی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۱. محمدی گیلاتی، محمد، ۱۳۷۱، «مقایسه بین احکام حکومتی و ثانوی»، *فصلنامه رهنمون*، ش ۲ و ۳، پاییز و زمستان ۷۱، ص ۶۵ - ۵۸.
۳۲. مرعشی نجفی، شهاب‌الدین، ۱۴۲۲ق، *القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد*، تقریرات علوی عادل، قم، کتابخانه حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
۳۳. مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۷۴، *اصطلاحات الأصول و معظّم أبحاثها*، قم، الهادی، چ ششم.
۳۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸، *اسلام و مقتضیات زمان*، تهران، صدرا.
۳۵. مظاهری، حسین، ۱۳۷۴، *مجموعه مصاحبه‌ها* (مجموعه آثار کنگره بررسی فقهی حضرت امام خمینی، نقش زمان و مکان در اجتهاد)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳۶. معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۶، «مصلحت در فقه»، *پیام حوزه*، ش ۱۴، تابستان ۷۶، ص ۸۰ - ۷۱.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۵ق، *أنوار الفقاهه (کتاب البیع)*، قم، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی‌طالب (ع).
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۲ق، *بحوث فقهیه ۴۵*، قم، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی‌طالب (ع).
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۳، *ترجمه قرآن*، قم، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، چ دوم.
۴۰. ملک افضلی اردکانی، محسن، ۱۳۹۰، «حکم حکومتی در قانون اساسی و جایگاه آن در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *مجله حکومت اسلامی*، شماره ۶۲، زمستان ۹۰، ص ۷۴ - ۵۱.
۴۱. مؤمن، محمد، ۱۳۷۵، «تراحم کارهای حکومت اسلامی و حقوق اشخاص»، *فقه اهل بیت (ع)*، ش ۵ و ۶، بهار و تابستان ۷۵، ص ۹۶ - ۷۷.
۴۲. نعمت‌اللهی، اسماعیل، ۱۳۷۹، «گستره حکم حکومتی»، *قیسات*، شماره ۱۵ و ۱۶، بهار و تابستان ۷۹، ص ۱۴۴ - ۱۲۷.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی